بسمه تعالی

۳۱/۰۱/۹۴ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - خبر واحد در موضوعات

**حجیت خبر واحد در موضوعات**

**ادامه استدلال به روایات**

بحث در مورد روایت‌هایی بود که به آن روایات برای حجیت خبر واحد ثقه در موضوعات تمسک شد. این روایاتی که به آنها تمسک شده بود چند مورد را بررسی کردیم یکی از روایت‌های دیگری که هست روایتی هست که می‌گوید در زوجیت ما دل علی تصدیق الثقة فی الزوجیة روایت این هست که از سماعه می‌باشد « قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ جَارِیَةً أَوْ تَمَتَّعَ بِهَا فَحَدَّثَهُ رَجُلٌ ثِقَةٌ أَوْ غَیْرُ ثِقَةٍ فَقَالَ إِنَّ هَذِهِ امْرَأَتِی وَ لَیْسَتْ لِی بَیِّنَةٌ فَقَالَ إِنْ کَانَ ثِقَةً وَ إِنْ کَانَ غَیْرَ ثِقَةٍ فَلَا یَقْبَلْ مِنْهُ‌» آقای صدر می فرماید که اینجا اینکه فرموده که فلا یقربها مراد چیست یعنی اینکه باید احتیاط کند به جهت اینکه مقاربت مثلاً بحث فروج هست و بحث فروج اهمیت دارد آیا مراد این هست؟ می‌گوید ظاهراً مراد این نیست به قرینه‌ی فلایقبل منه که در ذیل این هست این فلایقربها از باب این هست که ان کان ثقة یقبل قوله فلا یقربها که یقربها نتیجه‌ی عدم قبول قول هست بنابراین معنا این هست که در زوجیت قول ثقه مقبول هست بعد ایشان یک مطلبی را بیان می‌کنند که من خیلی متوجه اینکه ایشان نهایتاً چکار می‌خواهند بکنند نشدم ایشان می‌گویند مورد این روایت مورد دعوا و خصومت هست چون در واقع فرض این هست آن امه یا جاریه‌ای که شخص با او ازدواج کرده یا از او تمتع برده او مدعی این نیست که زن آن آقا هست او می‌گوید زن این آقا نیستم این آقا مدعی هست که زن او هست بنابراین یک دعوایی بین آن مرد که آمده و گفته این خانم زن من هست و زن هم می‌گوید نه این زن آن آقا نیست بنابراین در این دعوا شکی نیست کسی که می‌خواهد ادعا را اثبات کند قول اینجا قول این زن هست و اصل با این زن هست لکونها مصدقة فی نفی الزوج چون قول زن در نفی زوجیت اینکه شوهر ندارم قبول می‌شود بنابراین مرد باید بینه بیاورد اینکه امام علیه السلام اینجا بنابراین

روایت بینه را قبول نکردند فلا یمکن استدلال بالروایة یعنی استدلال به این روایت ممکن نیست اینجا در این روایت گفته که بینه لازم نیست چون مورد دعوا و خصومت هست حالا ایشان از فلا یمکن بالروایة می‌خواهند بگویند که این مسلم هست که مورد در دعاوی بینه معتبر هست بنابراین این روایت مخالف مسلمات هست علم به کذب روایت داریم و علم به خلل در این روایت داریم روایتی که علم به خلل دارد قهراً اعتبار ندارد ولو زن فکر می‌کندمرد او را طلاق داده به معنای این هست که شوهر ندارد البته ایشان تعبیر می‌:ند چون زوجه مصدقه در قول خود هست حالا غیر از بحث مصدقه بودن و اینها اینجا چون ازدواج هم صورت گرفته اصالةالصحة در این ازدواج حکم به صحت می‌شود از این جهت هم قول این مرد مخالف اصل هست چون می‌خواهد بگوید ازدواج این زوجه باطل هست بنابراین از این جهت هم قول به صحت هم جاری هست نمی‌دانیم معامله صحیح هست یا صحیح نیست صحت جاری می‌شود البته کلامی که شهید صدر دارند که قول مرئه مصدق هست آن در واقع یک اماره هست و شاید هم مقدم بر اصالةالصحة باشد اگر بعد از ازدواج زوجه مدعی شود اینجا مقبول نیست این گونه بگوییم که قول زن قبل از ازدواج تصدیق می‌شود، تصدیق قول زن صحت این ازدواج را به دنبال می‌آورد البته بعد از ازدواج قول زن دیگر تصدیق نمی‌شود این در روایت هم هست که اصالةالصحة جاری می‌شود بعداً می‌گوید شوهر داشتم و آمدم این کار را کردم در بعضی روایت هم می‌گوید بدخلقی کردی و می‌خواهد از دستت در برود و امثال اینها بنابراین در جایی که تردید هست که قول این زن مطابق واقع هست یا مطابق واقع نیست بعد از ازدواج اگر بگوید من شوهر نداشتم قبول هست ولی اگر بگوید شوهر داشتم بعد از ازدواج قبول نیست نهایتاً به نظر می‌رسد شهید صدر می‌خواهد بگوید مفاد این روایت مخالف مسلمات هست بنابراین این مفاد را باید کنار گذاشت حالا یا می‌خواهد بگوید این را باید در ظاهر تصرف کرد تا بگوییم یک معنای خلاف ظاهر اراده شود یا در صدور این باید گفت اشتباهی از راوی وجود داشته است بالاخره ایشان می‌گوید ما اجمالاً می‌فهمیم در یکی از جهاتی که مربوط به این

روایت هست خللی وجود دارد بنابراین نمی‌شود به این روایت تمسک کرد توضیح نداده‌اند حالا که این اشکال در روایت هست چه مشکلی باعث می‌شود که نشود به این روایت تمسک کرد. من قبل از اینکه در مورد این روایت توضیحی بدهم یک نکته‌ای را در مورد مفهوم ثقه عرض بکنم این توضیح هم برای بعضی از روایت‌های قبلی مفید هست و هم بر بعضی روایت‌های بعدی مهم ‌باشد این هست که کلمه‌ی ثقه به معنای کسی هست که قول او مورد اعتماد هست و ظاهر اینکه اگر گفتیم فلانی ثقه هست یعنی شرعاً هم مورد اعتماد هست بنابراین حجیت شرعیه در خود کلمه ثقه افتاده است ولی بعضی جاها اگر محمول ما که ما به قرینه‌ی محمول ممکن هست ثقه را به یک معنای خاصی بگیریم یک موقعی می‌گویند که قول الثقة حجة شرعاً یا اینکه قول الثقة حجة عقلاً اگر اولی را گفتند ما می‌توانیم اینگونه معنا کنیم که کسی که عقلاً خبر او مورد اعتماد هست و حجیت عقلائیه دارد حجیت شرعیه دارد طبیعتا باید موضوع این خبری باشد که عقلاً حجیت داشته باشد فرع این هست که ببینیم چه خبری عقلاً حجیت دارد یا حجیت ندارد؟ اگر گفتیم که فلانی قول الثقة حجة عقلاً معنای این دیگر این نمی‌شود ظاهر این هست که در خصوص آن مورد بحث ما ثقه هست فرض کنید شما بگویید آقای پزشک ثقه بیاید بر اینکه فلان کار را انجام دهد پزشک ثقه مثلا در مورد عمل جراحی مورد اعتماد هست نه اینکه شک داشته باشیم یا ندانیم که در عمل جراحی هم مورد اعتماد هست یا نیست؟ در همین مورد خاص هم مورد اعتماد هست ولی گاهی اوقات به قرینه‌ی محمولی که بر ثقه حمل می‌شود مراد وثاقت در نوع موارد هست مثلاً اگر گفتیم خبرالثقة حجة عقلاً معنای این نمی‌تواند این باشد خبری که معتبر هست عقلاً، معتبر هست عقلاً بنابراین اینجا مراد از ثقه این می‌شود خبر کسی که در نوع موارد در نزد عقلا معتبر هست در خصوص این مورد هم معتبر هست ولی این در جایی هست که محمول آن وثاقت و عدم وثاقت باشد ولی جایی که محمول آن نباشد و در مقام اعطای حجیت نباشد نمی‌خواهد اثبات حجیت بکند الزام نداریم که ثقه را از معنای اولیه خود خارج کنیم من می‌گویم از آدم ثقه‌ای شنیدم که الان وقت شده است پس نماز می‌خوانم

شنیدن از آدم ثقه می‌تواند به معنای این باشد که در قول خود هم می‌تواند مورد اعتماد باشد یعنی من خود در دخول وقت تحقیق نکرده‌ام ولی کتاب آدم مورد اعتماد را فرستادم و این فرد رفت و تحقیق کرد بنابراین من دارم نماز می‌خوانم معنای ثقه این نیست که در سایر اخبارها و سایر کارها مورد اعتماد هست در خصوص این کار مورد اعتماد هست می‌خواهد بگوید در بعضی چیزها لازم نیست خود انسان تفحص بکند این شخصی که مورد اعتماد هست آن هم تفحص بکند کفایت می‌کند در روایات اول وقت هم هست فرق بین جایی که خود شخص تحقیق می‌کندیا جایی که دیگری تحقیق می‌:ند در آنجا هم گفته‌اند اینکه روایت گفته اگر دیگری تحقیق کرده و به شما خبر بدهد شما باید روزه خود را اعاده کنید و صحیح نیست مراد کسی هست که از جهت اشتباه از شما پایین‌تر باشد عین این هست که خودتان تحقیق کرده‌اید این هیچ فرقی ندارد به جای اینکه خودم تحقیق کنم می‌روم به آدمی که حتماً هم دقیق‌تر هست آن ناظر به این جهت نیست لو کنت الذی نظرت در روایتی هست که به جاریه گفتم نگاه کن و جاریه نگاه کرد و گفت وقت داخل شده و هنوز وقت نشده بود من هم روزه خود را خوردم بعد معلوم شد که وقت شده بود آنجا همین جور خواسته یک چیزی را از سر خود وا کند من تصور می‌کنم که مراد از ثقه در این روایت خصوص ثقه در همین قول هست یعنی کسی که قول او اطمینان بخش هست و مورد اعتماد می‌باشد یک نکته‌ای وجود دارد و نکته این هست که در مساله ازدواج اهل تسنن بینه را شرط صحت می‌دانند و می‌گویند اگر شاهدین نباشد ازدواج باطل هست این نکته‌ای که وجود بینه موضوعیت در صحت ازدواج دارد می‌تواند مورد توهم باشد که اگر کسی بینه را از دست دهد ولو ما یقین داریم که راست می‌گوید دیگر ازدواج شرعاً کان لم یکن تلقی می‌شود اینکه رجل ثقة یعنی کسی که یقین دارد که راست می‌گوید و با وجود اینکه یقین به راست گفتن دارد ولی این احتمال هست ولی غیر ثقه نمی‌داند که راست می‌گوید یا راست نمی‌گوید اینجا دو سوال وجود دارد یکی اینکه رجل ثقه خبر داده و سوال این هست که اگر رجل ثقه خبر داده برای چه آن ازدواج باطل باشد؟ می‌گوید چون بینه ندارد بینه همچنان‌که شرط حدوثی ازدواج

هست در جایی که دعوا هم می‌شود اگر بینه نباشد اثبات نمی‌شود و به درد نمی‌خورد ولو یقین هم دارید باید بینه باشد این احتمال دارد غیر ثقه به خاطر این هست که نمی‌دانیم که راست می‌گوید یا دروغ می‌گوید، قول او درست هست یا غلط می‌باشد اینجا امام علیه السلام می‌خواهند بگویند که بینه موضوعیت ندارد اگر ثقه هست و حرف او مورد اعتماد هست، راست می‌گوید به تعبیر دیگر لازم نیست طرف بتواند در محاکم قضایی ادعای خود را اثبات کند تا شما به قول او ترتیب اثر دهید اگر یقین دارید قول او درست هست ولو نمی‌تواند در محاکم قضایی قول خود را اثبات کند محاکم قضایی موضوعیت ندارد اینها جنبه‌ی طریقت دارد بنابراین مجرد اینکه نمی‌تواند در محاکم قضایی قول خود را اثبات کند باعث نمی‌شود که قول او از اعتبار بیفتد با وجود اینکه شما یقین دارید که قول او معتبر هست بنابراین این کلمه ثقه اگر یقین به قول او دارید هیچ فلا یقربها و بنابراین آنچه شهید صدر می‌گویند اختلاف تعبیر هم به خاطر دو موضوع مختلف هست صحبت سر این نیست که آیا وقتی که ثقه هست قول او را قبول کنیم یا نکنیم یقین داریم که درست هست ولی بحث این هست که آیا یقین به درست بودن بر عدم جواز مقاربت کفایت می‌کندیا حتما باید بینه داشته باشیم؟ می‌گوید بینه لازم نیست مجرد اینکه یقین داشتی که قول طرف درست هست به خاطر اینکه آدم راست‌گویی هست در خصوص این مورد آدم مورد اعتمادی هست کافی هست برای اینکه لایقربها آمده و به همین جهت تعبیرها را عوض کرده است ان کان ثقة فلایقربها وان لم یکن علیه بینة اگر یقین دارید راست می‌گوید مقاربت نکن اگر یقین نداری چون غیرثقه هست غیر ثقه هم در خصوص این مورد هست وقتی یقین نداری فلا یقبل منه بنابراین به نظر می‌رسد این روایت اگر دلیل برخلاف نباشد دلیل بروفاق نیست توضیح این هست که و ان کان غیرثقة ظاهر این هست که اگر در خصوص این خبر اطمینان به قول او دارید فلایقربها، اگر در خصوص این خبر اطمینان ندارید فلا یقبل منه ولو در نوع موارد به او اطمینان دارید یعنی اطلاق و ان کان غیر ثقة کسی را که در نوع موارد به او اطمینان دارد او را هم بگوییم شامل می‌شود اگر این چنین اطلاقی به روایت قائل

شویم این روایت برخلاف مطلب دلیل هست کسی که در نوع موارد به او اطمینان هست در این مورد هم به او اطمینان حاصل می‌شود این اصلاً بحث دعاوی و اینها نیست و ایشان می‌خواهد روایت را به معنایی حمل کند که بگوید قطعی‌البطلان هست پس روایت حجت نیست روایت طبق قاعده و صحیح هم هست و روایت در مقام دفع موضوعیت بینه و اثبات قضایی هست یعنی وجود بینه و امکان اثبات قضایی در موضوع ثبوتی دخالت ندارد رجل ثقة و غیر ثقة چون بینه نداشته اصلاً مراجعه به محاکم هم نکرده است می‌گوید من که بینه ندارم به محاکم مراجعه کنم خود اعتراف دارد و بینه نداشتن خود را قبول دارد بنابراین نمی‌توانم قول خود را اثبات کنم و این زن من هست.

پرسش: شما که ثقه بودن را فرمودید ان کان خبر ثقه را هم به شخص نسبت داده در مورد این امکان دارد که در خصوص مورد هم به شخص نسبت دهد که ثقه هست آیا خلاف ظاهر نیست یا اینکه مثلاً می‌گوید فلان شخص ثقه هست؟ پاسخ: در خصوص مورد هست ثقه یعنی مورد اعتماد هست نه اینکه به معنای صدوق باشد وقتی می‌گویند فلانی مورد اعتماد هست یعنی در این کاری که الان می‌خواهی به او واگذار کنی هم‌چنانکه نسبت به اینکه آیا وثاقت در طبابت هست از آن جهت فقط در صنف خاص شما او را مورد نکنید در خصوصیات شخصیه مورد هم باید این‌گونه عمل کرد نکته این واحد هست نکته‌ی واحد این هست وقتی که شما می‌گویید ثقه یعنی ثقه‌ای که مربوط به این مورد خاص هست همان نکته‌ای که سبب می‌شود ما ثقه را در یک مورد مربوط به پزشکی بگیریم، یک جا ثقه در امورد مربوط به بنایی بگیریم، قصابی بگیریم همین هم اقتضا می‌کند در خصوص همان مورد شخصی اراده شود مگر اینکه قرینه‌ای برخلاف وجود داشته باشد گاهی اوقات مراد از ثقه، ثقه در نوع موارد هست جایی که خبری که شما حمل می‌کنید خود وثاقت باشد، حجیت و اعتبار باشد آنجا باید ثقه را در نوع موارد گرفت البته در جایی که یکی وثاقت عقلایی و دیگری وثاقت شرعی نباشد

که آن هم لازم نیست که در نوع موارد گرفت بنابراین این روایت اصلاً ربطی به بحث ما ندارد اگر دلیلی برخلاف نباشد دلیل بر وفاق نیست.

 روایت دیگر روایت عبدالله سنان عن ابی عبدالله علیه السلام نقل می‌کندکه امام باقر علیه السلام یک موقعی غسل جنابت کرده بود و کسی گفت که پشت شما یک جایی مانده که آب نرسیده است حضرت دست خود را به آنجا کشیدند و بعد گفتند ما کان علیک لو سکت یعنی چه می‌شد اگر ساکت می‌شدی. جنبه اثباتی توهین مهم هست آقای صدر می‌فرماید این نهی از این جهت نیست که اگر اخبار دهد قول او حجت تعبدیه هست این از باب این هست که یک امر حسی هست خبر که می‌دهد طرف یقین پیدا می‌کندو مؤید این مطلب این هست و می‌گوید: « و لهذا ذکر الامام علیه السلام فی ذیلها ان أباه علیه السلام مسح تلک اللمعة، ، مسح تلک اللمعه قرینه بر این نیست که امام علیه السلام یقین پیدا کرده وممکن هست قول او را حجت می‌دانست و همان جایی که می‌گفت خشک هست آنجا را دوباره دست کشیده است این دلیل نیست دلیل عمده این هست که امر محسوسی هست اگر جایی خشک باشد کسی چه انگیزه‌ای بر دروغ گفتن دارد عمده این هست که در خبر وثاقت طرف اخذ نشده طرف ثقه باشد و غیر ثقه باشد می‌گوید مثلا جایی از بدن تو خون هست، به دست تو خون افتاده، لباس تو خون افتاده اینها چیزهایی هستند که محسوس هستند و قبلاً هم در روایت داشتیم چیزی که محسوس هست از قول هر کسی ولو غیر ثقه یقین حاصل شود که این دلیل بر وثاقت نیست علاوه بر این منهای بحثی کهک امام علیه السلام مسح لمعه را کرده معلوم نیست که به خاطر حجیت طرف نهی کرده به خاطر این هست که طرف را به زحمت می‌اندازد ولو شک ایجاد کند ممکن هست حجت نباشد ولی طرف شک می‌کندکه غسل کرده یا نکرده ممکن هست به دلیل ایجاد شک نه حجیت آن قول چون ایجاد شک می‌کندشک ممکن هست موضوع اعتبار باشد و حتی ممکن هست موضوع اعتبار هم نباشد باز هم طرف به زحمت بیفتد اینجا چون وسط عمل هست به شک هم بیفتد شک اعتبار دارد نه به خاطر حجیت قول او. شک اعتبار دارد چون مثلاً

در غسل قاعده‌ی فراق جاری نمی‌شود هنوز از غسل فارغ نشده بود و خیلی هم مشخص نیست که به جهت حجیت و امثال این باشد.

 روایت بعدی که می‌گوید قول بایع در اینکه بگوید کیل و وزن صورت گرفته حجت هست این روایت هست عَنْهُ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع اشْتَرَیْنَا طَعَاماً فَزَعَمَ صَاحِبُهُ أَنَّهُ کَالَهُ فَصَدَّقْنَاهُ وَ أَخَذْنَاهُ بِکَیْلِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ فَقُلْتُ أَ یَجُوزُ أَنْ أَبِیعَهُ کَمَا اشْتَرَیْتُهُ بِغَیْرِ کَیْلٍ قَالَ لَا أَمَّا أَنْتَ فَلَا تَبِعْهُ حَتَّی تَکِیلَهُ کلمه‌ی زعم به معنای قال هست نه اینکه قول کذب باشد در لسان العرب که مراجعه کنید اولین کلمه که می‌گوید زعم ای قال هست و بعضی‌ها هم گفتند به معنای کذب هست به خاطر همین که زعم به معنای قول هست با لام متعدی می‌شود زعم لنا در بعضی از روایت‌ها هم آمده است استعمال زعم معنای قال آنقدر شایع بوده که گاهی اوقات روات کلمه‌ی زعم را بکار می‌بردند امام علیه السلام در روایت نهی کرده که زعم را به معنای قال بکار نبرید چون در قرآن زعم به معنای قول کذب بکار رفته است بنابراین شما سعی کنید از اصطلاحات قرآنی تبعیت کنید اصطلاحاتی که الان رسم شده آنها را به کار نبرید امام علیه السلام یک مطلبی فرمود و من گفتم زعمت فلان امام گفت ما زعمت؟ دوباره گفت المت قول گفت بلی قلت. تری ان کل زعم فی القرآن کذب؟ شارع مقدس اصطلاحات قرآنی بکار ببرید واژه‌هایی که الان رسم شده را بکار نبرید یکی از تقیدهایی که ائمه معصومین داشتند حفظ اصطلاح قرآن هست و واژگانی که بکار می‌بردند بر طبق واژگان قرآن بوده است زعم به همان اصطلاحی که در آن دوران بکار می‌بردند به معنای قال بود. « تقریب الاستدلال بها ان قوله (فصدقناه) لا یراد به حصول العلم، خصوصا مع التعبیر بقوله (فزعم أنه کاله)، و إنما المقصود به التصدیق العملی، و قد أمضاه الامام و هو معنی الحجیة» این تقریب استدلال یک اشکال جزیی دارد و این هست که زعم به معنای گمان یا قول هست و او این چنین حرفی زده و ما هم حرف او را تصدیق کردیم بنابر اینکه مراد حصول علم باشد هیچ مشکلی ندارد که این از روایت علم معنا شود شهید

صدر می‌فرماید که چند اشکال وجود دارد یکی اینکه اولاً مورد روایت صاحب الید هست بنابراین حجیت قول صاحب الید اقتضا نمی‌کند قول کل ثقة حجت باشد خصوصاً فرض نکردیم طرف ثقه هست پس از این حجیت وثاقت استفاده نمی‌شود نمی‌شود به سایر موارد تعدی کرد. نکته دوم ما اینکه این روایت اجمال دارد و این روایت چه چیز می‌خواهد بگوید چند احتمال دارد یک احتمال این هست که چون طرف ثقه بوده است اخبار ثقه قائم مقام علم موضوعی شده چون شرط صحت معامله علم متعاملین به مقدار مبیع هست شارع مقدس اینجا خبر ثقه را علم نسبت به این حکم خاص تلقی کرده است شما بعد باید الغای خصوصیت کنید که اگر نسبت به علم موضوعی خبرثقه قائم مقام شد نسبت به علم طریقی هم قائم مقام می‌شود که شهید صدر این چنین ادعایی را در بعضی جاها مطرح می‌کندو آقای حائری می‌گویند اشکال دارد که یک ملازمه‌ای بین علم موضوعی و اولویت علم طریقی نسبت به حکم موضوعی ندارد اینها را مطرح کرده است. اگر علم موضوعی باشد نمی‌شود مطلق علم طریقی را استفاده کرد ایشان می فرماید یک احتمال این هست که این روایت می‌خواهد خبرثقه را قائم مقام علم موضوعی قرار بدهد که اگر چنین باشد کانه روایت مطلقاً حجت هست و از آن حجیت خبر ثقه علی وجه الاطلاق و قیامه مقام العلم الموضوعی و علم الطریقی معاً استفاده شود. یک احتمال دیگر هم هست اینکه به خبر بایع اعتنا کرده به جهت حصول علم هست که این ربطی به بحث ما ندارد. احتمال سوم این هست که این روایت می‌خواهد بگوید شارع مقدس گفته که باید طرفین معامله علم به مقدار مبیع یا مقدار ثمن داشته باشند کفایت می‌کندکه بایع علم داشته باشد و ادعا بکند و مشتری هم او را قبول کند و تصدیق کند چرا این کفایت می‌کند؟ چون اصل اینکه چرا شارع مقدس گفته که علم مبیع باید باشد گفته‌اند که حکمت جعل این هست که دعوا پیش نیاید ولی در جایی که آن علم دارد و شما هم قبول کردید دعوا ندارد اگر از اول بگوید تو کشیدی و من هم قبول نکردم من که نمی‌دانستم که چگونه بود؟ این محل دعوا هست شارع مقدس گفته شما وزن کنید تا این دعواها پیش نیاید ولی جایی که یکی کشیده و دیگری هم به کشیدن او رضایت داده شارع

مقدس اینجا رضایت یک طرف و علم دیگری را کافی دانسته است بنابراین این ربطی به این بحث ندارد که اخبار او حجت بر این هست پس بنابراین اخبار او به منزله‌ی این هست که علم هم داشته و علم طرفین حاصل شده نه شارع مقدس می‌گوید لازم نیست طرفین علم داشته باشند همین که بایع علم داشته باشد و مشتری هم به علم بایع رضایت بدهد همین مقدار کافی هست ایشان می‌گوید شاهد هم این هست که در ذیل روایت می‌گوید اما انت فلا تبع و حتی تکیل تو حق نداری بدون کشیدن بفروشی چون فرض این هست که طرف مقابل علم ندارد و تو هم که علم نداری طرف مقابل هم که رضایت نداده باید یک علمی وجود داشته باشد و رضایت طرف به علم باشد آن هم اینکه این چنین موضوعی ندارد بنابراین شارع مقدس این را کافی ندانسته است. به نظر من اشکال، اشکال خوب و واردی هست ولی من می‌خواهم بین احتمال دوم و احتمال سوم ایشان جمع کنم نه اینکه شارع مقدس می‌‌گوید اینکه یک نفر ادعا کند این کفایت می‌کنداین می‌گوید کیل موضوعیت ندارد، همین که شما یقین داشته باشی که وزن آن چقدر هست این مقدار کافی هست من می‌خواهم بگویم خود احتمال دوم را هم می‌توانیم قبول کنیم و بگوییم اینجا از باب علم هست ولی فرق بین شما و دیگری چیست؟ علمی که برای من از علم دیگری حاصل می‌شود این اشکالی ندارد اما اینکه چرا شارع مقدس می‌گوید تو خود باید بکشی به دلیل اینکه شما به بایع اعتماد دارید ولی مشتری که الزاماً به آن بایع اعتماد ندارد شما چون به بایع اعتماد دارید تصدیق می‌کنید بایع می‌گوید من کشیدم شما می‌گویید بله درست هست کشیدی ولی شما چون خود نکشیدید اینکه شما بگویید من از کسی که او اعتماد دارد آن شخص کشیده در این جور مواقع علم حاصل نمی‌شود بنابراین باید خودتان بکشید تا مستقیماً بر شما علم حاصل شود بحث سر این نیست که راست می‌گوید یا دروغ می‌گوید بحث عمدتاً این هست که آیا درست کشیده یا درست نکشیده است؟ خیلی وقت‌ها نکته ای که منشأ این هست که من تردید دارم می‌کشند خیلی وقت‌ها من مشتری به بایع اعتماد دارم کشیدن او را به منزله‌ی کشیدن خودم تلقی می‌کنم بنابراین او وقتی گفت کشیدم فرض کنید او را راستگو می‌دانم او که گفت کشیدم

من هم می‌گویم واقعا کشیده و اشتباهی هم صورت نگرفته است ولی این الزام این نیست که وقتی او کشیده مشتری هم به کشیدن او اعتماد داشته باشد نه اعتماد من به قول بایع مفروض هست و نه اعتماد من به نحوه‌ی کشیدن بایع مفروض هست سوال سائل این هست که آیا کشیدن موضوعیت دارد یا موضوعیت ندارد امام علیه السلام می‌گویند کسی را که به او اعتماد دارید و کشیدن او را قبول دارید اشکال ندارد به کشیدن او اعتماد بکنید اما وقتی می‌خواهی به مشتری چیزی بدهی باید خودت آن را بکشی چون فرض این هست که او به کسی به کشیدن او اعتماد داشته باشد اعتماد که نکرده است علی تقدیر اینها ربطی به حجیت خبرثقه و امثال اینها ندارد.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»